

سرآغاز

مقاومت پیروز

در حاشیه مقاله سیمور هرش



سیمور. ام. هرش

آنچه می‌خوانید نکاتی تحلیلی - تفصیلی است در حاشیه مقاله سیمور. ام. هرش با عنوان توجه به لبنان، منافع واشنگتن در جنگ اسرائیل؟ که در تاریخ ۱۲ اوت ۲۰۰۶ برابر با ۲۳ مرداد ۱۳۸۵ به چاپ رسیده. برگردان این مقاله در چشم انداز ایران، شماره ۳۹ (شهریور و مهر ۸۵) درج شده است.

انفعال بوش و خانم رایس

همان طور که سیمور هرش می‌نویسد؛ بوش در تمامی مراحل بعد از جنگ لبنان یعنی پس از عبور رزمندگان حزب الله از مرز اسرائیل و لبنان و گروگان‌گیری دو سرباز و کشتن هشت سرباز دیگر، منفعل باقی ماند؛ وی در تاریخ ۱۲ ژوئیه (۲۱ تیر ۱۳۸۵) در کنفرانس هشت کشور صنعتی در پترزبورگ روسیه با آتش بس مخالفت نمود و با فرافکنی اعلام کرده علت اصلی جنگ، تحریرات ایران و سوریه است و به نحوی منظورش این بود که؛ تا قضیه خاورمیانه به طور بنیادی حل نشود آتش بس امکان پذیر نخواهد بود.

همان طور که در مقاله هم آمده است این انفعال بوش به خانم رایس، وزیر امور خارجه آمریکا نیز سرایت کرد و چهار روز بعد از شروع جنگ یعنی در ۱۶ ژوئیه گفت: آتش بس باید "تا زمانی که شرایط مساعد گردد" به تعویق افتد. این در حالی بود که دولت‌های مختلف از آمریکا می‌خواستند سررشته مذاکرات برای آتش بس را به دست بگیرد، همچنین رایس پس از ده روز از شروع جنگ (۲۲ ژوئیه ۲۰۰۶، ۳۱ تیرماه ۱۳۸۵) از خاورمیانه جدید صحبت به میان آورد، بدین معنا که آتش بس غیرممکن است. اما وی در سفر خود به لبنان و دیدن واقعیت از نزدیک، از آتش بس دفاع کرد. عجیب است که پس از رفتن به اسرائیل و شرکت در کنفرانس رم (۲۶ ژوئیه ۲۰۰۶، ۴ مرداد ۱۳۸۵) باز با آتش بس مخالفت کرد.

مشاهده شد آقای البوت آبرایمز - که به محافظه‌کار جدید دو آتش معروف است - در کنفرانس رم کنار خانم رایس نشست بود و از آنجاکه وی عضو اصلی شورای امنیت ملی آمریکا و از طرفداران سرسخت اسرائیل است، بنابراین گفته می‌شود موضع رایس در آن کنفرانس، الهام گرفته از البوت آبرایمز است.

خانم رایس پیش از شرکت در کنفرانس رم طی ملاقاتی در تل آویو - که از شبکه تلویزیونی اسرائیل پخش شد - به آقای اولمرت، نخست‌وزیر اسرائیل گفت:

- اسرائیل با بمباران لبنان سبب شد بسیاری از هواداران آمریکا در لبنان و منطقه تغییر موضع بدهند. این مطلب، که در مطبوعات آمریکا منعکس شد، را برژینسکی در تحلیل خود به خوبی نشان داد چه طور در پی بمباران لبنان، آقای سینیوره نخست‌وزیر لبنان، که مورد حمایت آمریکا بود، به موضعی رسید که به خانم رایس وزیر امور خارجه آمریکا بگوید اگر مخالف آتش بس هستید، بهتر است به لبنان سفر نکنید و همین گفته، به قول برژینسکی، سبب سرشکستگی رایس در مطبوعات آمریکا شد.

- اسرائیل با بمباران جاده‌ها و پل‌ها به آوارگان جنگ لبنان اجازه نداد که به طرف شمال لبنان و جاهای امن تر بروند و این امر به نسل‌کشی شباهت دارد تا چیز دیگر.

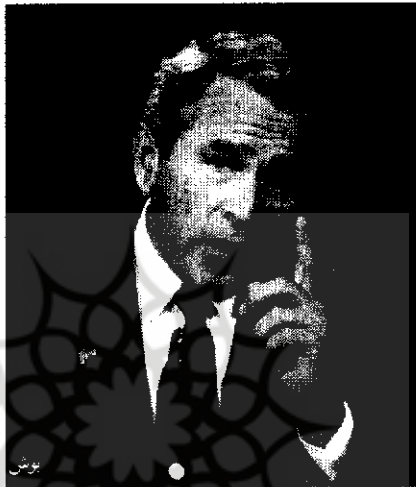
- ارتش آمریکا در جریان بمباران عراق، هروقت دست به عملیاتی رسوا آمیز می‌زد ما عملیات را متوقف می‌کردیم تاریخه یابی

تقدیر و نظر: ۱۳۸۵
بازار ایران ۲

شود و تحقیقاتی به عمل آید، ولی ارتش اسرائیل به دنبال رسوایی قانا و کشتار بی رحمانه غیرنظامی‌ها عملیات را متوقف نکرد و تحقیقاتی هم انجام نداد، همچنان به بمباران ادامه داد و موضع اسرائیل و آمریکا را در لبنان و منطقه، تضعیف کرد.

تعجب اینجاست که ابرقدرتی چون آمریکا با آن بودجه‌های کلان نظامی و امنیتی این‌گونه دچار نوسان و انفعال می‌شود. آقای برژینسکی در این باره گفت: «نوک‌های آمریکا با مواضع خود، هم آمریکا و هم اسرائیل را نابود خواهند کرد و سبب شده‌اند مردم خاورمیانه علیه آمریکا و اسرائیل موضع گرفته و از آنها متنفر^(۱) شوند.

یکی از دستاوردهای حمله به افغانستان و عراق، اختلافاتی است که در بین گروه محافظه‌کاران جدید در آمریکا به وجود آمده است. آقای ولفوویتز رئیس بانک جهانی شد. آقای پرل کنار گذاشته شد. بین ویلیام کریستول و... در برخورد با ایران اختلاف پیش آمد. لوئیس لیبی و کارل رو، کارشان به دادگاه کشید و این بار مشاهده می‌کنیم رامسفلد که یکی از ارکان نوکان‌ها بود در طرح حمله به لبنان سکوت اختیار کرد. آقای هرش از قول یک مشاور دولت



آمریکا در مقاله خود آورده است که: «ایده نیروی هوایی و استفاده از تعداد اندکی نیروی ویژه در افغانستان جواب داد و رامسفلد تلاش کرد آن را در عراق هم به کار ببندد. ایده یکسان بود، ولی این بار به موفقیت نرسید. «رامسفلد درباره لبنان:» بر این تصور است که حزب‌الله تأسیسات خود را به خوبی در زمین مدفون کرده و طرح حملات اسرائیل موفقیت‌آمیز نخواهد بود.»

در مقاله دیگری به نام «چگونه واشنگتن اسرائیل را به سوی درگیری سوق داد» نوشته «استفن زونس (Stephen Zunes)، آمده است: «به ظاهر رامسفلد معتقد بوده که اسرائیل باید تلاش خود را بیشتر روی عملیات زمینی و کم‌تر روی بمباران‌ها متمرکز کند، اگرچه این روش به میزان چشمگیری تلفات اسرائیلی‌ها را افزایش دهد.»

به نظر می‌رسد چون اسرائیل نسبت به تلفات نیروی انسانی حساس است از انتخاب این راه خودداری کرد. علاوه بر این، مشاور دولت آمریکا به آقای هرش گفته است که رامسفلد نگران فشار بیشتر طرفداران ایران بر نیروهای آمریکایی مستقر در عراق است.

به نوشته هرش: «در یکی از جلسات رسیدگی کمیته نیروهای مسلح سنا در سوم اوت؛ رامسفلد در پاسخ به این پرسش که آیا دولت نسبت به آثار جنگ برای عراق، توجه نشان می‌دهد شهادت داد که در ملاقات‌هایش با بوش و کاندولیزا رایس، این حساسیت

مشاهده می‌شود که کشور ما با منافع ما و یا نیروهای ما نباید در نتیجه آنچه بین حزب‌الله و اسرائیل می‌گذرد متحمل خطر بیشتری شود.» وی در همین جلسه، به خطرات زیاد منطقه اشاره کرده است.

ملاحظه می‌شود تردید در بالاترین سطوح حتی بین محافظه‌کاران جدید نیز وجود داشته است و این می‌تواند یک علت ناکامی اسرائیل و آمریکا در حمله به لبنان باشد. درباره تردید رایس نیز در مقاله هرش اشاره‌هایی شده است. حمایت اولیه رایس از بمباران‌ها بعدها تعدیل شد. به نقل از هرش در اوایل ماه اوت، تایمز گزارش می‌دهد که: «رایس به یکی از مقامات سفارت آمریکا در دمشق دستور داده با وزیر خارجه سوریه ملاقات کند، اگرچه ظاهراً این ملاقات هیچ ثمری نداشته است. تایمز همچنین گزارش داد که رایس سعی دارد در دولت آمریکا نقش خود را نه فقط به عنوان یک حافظ صلح در خارج بلکه به عنوان یک میانجی نزد دو طرف درگیری جلوه دهد. مقاله مزبور به اختلاف میان دیپلمات‌های حرفه‌ای در وزارت خارجه و محافظه‌کاران جدید عضو دولت، مانند چنی و آبرایمز اشاره می‌کند که طرفدار حمایت قدرتمندانه آمریکا از

اسرائیل هستند.» دیپلمات مزبور می‌افزاید نقش رایس نسبت به آبرایمز در مورد ایران کم‌رنگ شده است و «رایس مایل به انجام سفر اخیر دیپلماتیک خود به خاورمیانه نبود. او فقط در صورتی می‌خواست به آنجا برود که به تصور وی شانس قابل توجهی برای رسیدن به آتش‌بس وجود می‌داشت.» ملاحظه می‌کنیم که مواضع وزیر خارجه ابرقدرتی چون آمریکا تا چه اندازه دچار نوسان و تردید است، به نظر من دلیل مهم این تردیدها می‌تواند وابستگی ایالات متحده آمریکا به انرژی باشد. (این مسئله در سرمقاله شماره ۳۹ چشم‌انداز ایران، «گفت‌وگوی لطف‌الله میثمی و محمد عطایی» و نیز مقاله «نفت، امنیت و خروج اسرائیل از غزه»، شماره ۳۵ چشم‌انداز ایران تا حدی بررسی شده است.)

درجه هماهنگی آمریکا و اسرائیل

سیمور هرش بر اساس اطلاعاتی که از دست‌اندرکاران آمریکایی و اسرائیلی به دست آورده بر این باور است که بین اسرائیل و آمریکا هماهنگی راهبردی کاملی برای بمباران «پایگاه‌های به دقت حفاظت‌شده موشکی و مراکز فرماندهی حزب‌الله در لبنان» وجود داشته است تا از دغدغه‌های امنیتی اسرائیل کاسته شود. نکته اینجاست که گرچه این هماهنگی راهبردی وجود داشته و هر دو به طور موازی برای نابودی مقاومت حزب‌الله تلاش می‌کرده‌اند، ولی دغدغه‌های اسرائیل برای این کار بیشتر از آمریکا بوده است و می‌توان گفت اسرائیل برای این عملیات شتاب بیشتری داشته تا

امریکا، چراکه خطر، برای اسرائیل جدی تر، ملموس تر و عینی تر بوده است. البته نتوکان های امریکا و حاکمان اسرائیل یک خط را دنبال می کردند و شتاب داشتند، ولی امریکا به معنای عرفی آن از "سرعت" و نه "شتاب" برخوردار بود.

براساس نوشته هرش، امریکا و اسرائیل هر دو در این امر که سرکوب مقاومت لبنان آزمایش کوچکی است برای حمله وسیع به ایران، متفق بودند. ولی امریکانیز در خاورمیانه دغدغه هایی دارد که برای اسرائیل ملموس نیست از جمله بحران انرژی و وابستگی امریکا به تولیدکنندگان نفت در خاورمیانه و...

در این راستا رئیس سابق موساد به سیمور هرش گفته است: "ما در جهت منافع ملی اسرائیل کاری را انجام می دهیم که ممکن است به نفع امریکا نیز باشد." بنابراین زمان برای اسرائیل مهم تر بوده است تا امریکا. چرا که به قول رئیس سابق موساد: "اسرائیل در کنار

زرادخانه ای قرار دارد که توسط ایران و سوریه حمایت می شود" علاوه بر این، حسن نصرالله نیز گفته است: "به موجودیت اسرائیل به عنوان یک کشور قانونی اعتقاد ندارد. ارزیابی اسرائیل از سلاح های حزب الله تا حدی به واقعیت نزدیک بوده است. در حالی که آقای محتشمی در مصاحبه خود به دوازده موشک زلزالی با برد دویست کیلومتر اشاره کرد. اسرائیلی ها معتقد بودند که حزب الله دارای چند ده موشک زلزالی است. اما ارزیابی شان از تعداد موشک های با برد متوسط اشتباه بوده است. به هر حال اسرائیل به دلیل وجود این زرادخانه نگرانی بسیار داشته و این، به نظر من عمق انگیزه را برای انجام عملیات نشان می دهد.

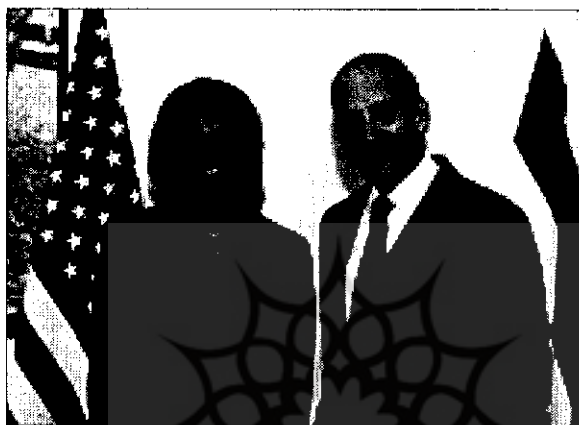
یوزی آراد به سیمور هرش گفته است در تاریخ عملیات جنگی اسرائیل این جنگ ویژگی خاصی داشت و آن این بوده است که زمان تصمیم گیری برای جنگ بسیار سریع بوده و از مراحل کارشناسی خود عبور نکرده است. بنابراین به نظر می رسد یک عامل خارجی نقش موثری داشته است که من فکر می کنم موتور محرک آن، نتوکان هایی هستند که در اسرائیل حاکم بوده و در امریکا قدرت تعیین کننده دارند.

در این راستا، گفتنی است کارشناسی که به امور امریکا و اسرائیل آشنایی کامل دارد به آقای هرش گفته است: "این احساس وجود داشت اسرائیلی ها دیر یا زود حمله را آغاز خواهند کرد." اما اهداف امریکا براساس نوشته هرش این بوده است: نخست؛ قدرت موشکی حزب الله نابود گردد و دوم؛ با تقویت دولت مرکزی لبنان، اعمال سلطه بر حزب الله عملی

شود. سوم؛ با شوراندن مسیحی ها و اهل سنت لبنان از طریق یک الگوی به گمان آنها دموکراتیک، حزب الله محو گردد و چهارم؛ در صورت حمله امریکا به ایران، ایران از قدرت و بال خود یعنی حزب الله علیه اسرائیل، محروم شود.

این که یکی از سخنگویان شورای امنیت ملی امریکا اظهار داشته: "پیش از حمله حزب الله به اسرائیل، دولت اسرائیل هیچ نشانه ای مبنی بر این که مشغول برنامه ریزی برای حمله است در اختیار مقامات واشنگتن قرار نداد حتی پس از حملات

۱۲ ژوئیه، ما نمی دانستیم که برنامه های اسرائیل چیست؟" شاید به این دلایل باشد: نخست؛ نتوکان های امریکا که در یک رابطه ارگانیک با اسرائیل هستند، اطلاع داشتند و دوم؛ اسرائیلی ها ممکن است تاکتیک و زمان بندی حمله را به مقامات رسمی امریکا نگفته باشند تا امریکا در برابر یک عمل انجام شده قرار بگیرد و از آن به



بعد اسرائیل با یک تاکتیک پیروزمندانه، محور بودن هویت اسرائیل را در منطقه خاورمیانه به رسمیت بشناساند.

باید گفت قبل از شروع جنگ، درجه هماهنگی استراتژیک امریکا و اسرائیل بیش از اینها بوده است. به طوری که امریکا و اسرائیل برای حمله هوایی به لبنان و ایران، شریک اطلاعاتی بوده اند. بدین معنا که در بهار ۲۰۰۶ امریکا اطلاعات خود را از ایران و اسرائیل اطلاعات خود را از لبنان در اختیار همدیگر گذاشته اند. طراح این حملات هوایی در اسرائیل، آقای هالوتز رئیس ستاد مشترک اسرائیل بوده است. (آقای هالوتز پس از شنیدن خبر کشته شدن هشت سرباز اسرائیل و گروگان گیری دو سرباز توسط حزب الله بلافاصله ۲۷ هزار دلار سهام خود از بانک را برداشت کرده و پس از به فروش رساندن به محل کارش می رود. این مسئله در طول جنگ افشا شد و موجب گشت سربازان اسرائیل ناراضی و علیه او تظاهرات کنند.)

اسرائیلی ها به امریکایی ها گفته بودند: "این جنگ، یک جنگ ارزان قیمت با منافع فراوان است. چرا با آن مخالفت می کنید؟ ما می توانیم [از راه هوایی] به دنبال موشک ها، تونل ها و مخازن حزب الله بگردیم و آنها را بمباران کنیم. طبیعی است که این کار، یک نمایش قدرت برای ایران نیز خواهد بود."

این گزاره نشان می دهد: نخست؛ پیروزی برای اسرائیل خیلی ساده به نظر می آمده و گویا لبنان را در چنگ خود تصور می کرده است. دوم؛ آن را مقدمه و تسهیل کننده حمله به ایران می دانسته و سوم؛ دغدغه اسرائیل برای حمله به لبنان بیشتر بوده است. به

همین دلیل یکی از نتوکان‌ها در امریکا گفته بود وقتی جنگی به این ارزانی ممکن است، چرا با آن مخالف باشیم؟ ماکه ضرری نمی‌کنیم.

دیوید سیگل سخنگوی سفارت اسرائیل در واشنگتن به دنبال دلیل برای حمله به حزب‌الله نمی‌گشت. سیگل در این خصوص گفت: "ما برای این عملیات برنامه‌ریزی نکرده بودیم. این تصمیم به ما تحمیل شد. هشدارهای متعددی به ما می‌رسید مبنی بر

آن‌که حزب‌الله در حال تدارک برای حمله است. حزب‌الله هر دو یا سه ماه یک‌بار حمله می‌کند، ولی اسیر گرفتن دو سرباز، حساسیت را به بیشترین حد ممکن افزایش داد."

آیا می‌توان غرور اسرائیل را علت این حمله سریع دانست یا یک عامل خارجی دیگر در کار بوده که حمله به این سرعت انجام گرفته است؟

در این نوشته بنا به گفته یک مقام رسمی اسرائیلی آمده است که ارتش اسرائیل وقتی تصمیم به حمله گرفت که مکالمات تلفنی حسن نصرالله و خالد مشعل و مقامات سیاسی - نظامی حماس را مبنی بر این‌که حزب‌الله باید جبهه شمال اسرائیل را گرم نگاه‌دارد بشود

کرده بودند و نصرالله در آن مکالمه معتقد بوده است چون نخست‌وزیر اولمرت و عمیر پرتز وزیر دفاع، تجربه نظامی ندارند، بعید است واکنش آنها جنگ تمام‌عیار باشد، بلکه یک واکنش محدود و منطقه‌ای خواهد بود.

مشاور دولت امریکا که روابط نزدیکی با اسرائیل دارد به سیمور هرش گفته است: "که از دیدگاه اسرائیل، تصمیم به انجام یک اقدام جدی از چندین هفته قبل اجتناب‌ناپذیر شده بود." و این تصمیم بعد از شنود و مکالمه مذکور گرفته شد. مقامات حماس در شنود کشف رمز شده اظهار می‌دارند که کاهش عملیات نظامی به مدت یک‌سال پیش از انتخابات فلسطین، موجب کم‌شدن محبوبیت آنها شده بنابراین باید کاری انجام بدهند؛ که به نقب‌زدن و گروگان‌گیری یک سرباز اسرائیلی می‌انجامد.

همان مشاور امریکایی اضافه می‌کند که در اوایل تابستان امسال و مدتی پیش از کشته‌شدن هشت سرباز و گروگان‌گیری دو سرباز توسط حزب‌الله: "چندتن از مقامات اسرائیلی به صورت جداگانه به واشنگتن سفر کردند تا "چراغ سبزی را برای عملیات بمباران دریافت نمایند و همچنین میزان تحمل ایالات متحده را در این خصوص بسنجند."

مشاور مزبور افزود: "اسرائیل کار را از چنی آغاز کرد. آنها

می‌خواستند مطمئن شوند که از حمایت وی و دفتر وی و همچنین میز خاورمیانه در شورای امنیت ملی برخوردار خواهند بود."

به نظر هرش، اگر اسرائیلی‌ها در این کار موفق می‌شدند "قانع‌کردن بوش کار دشواری نبود و کاندولیزاریس نیز خود با این موضوع همراهی داشت."

در این گزاره از مقاله سیمور هرش، به مقوله راهبردی مهمی اشاره شده و آن این است که نخست؛ لابی اسرائیل در امریکا بسیار پرنفوذ و با قدرت عمل می‌کند. دوم؛ مکانیزم این لابی اسرائیل در امریکا و کانال آن مشخص شده است.

بدین معنا که نخست باید چنی و دوم دفتر چنی را قانع کرد. سوم؛ میز خاورمیانه در شورای عالی امنیت ملی را، چهارم؛ در این راستا بوش مهره‌ای بیش نیست و موضع رایس هم با کمی تفاوت و تغییر همان موضع بوش خواهد بود. این پروسه نشان می‌دهد که اسرائیلی‌ها از کانال نتوکان‌ها و به عبارتی اطلاعات موازی کار می‌کنند. یعنی همان عناصر ایدئولوژیک و لباس شخصی‌ها که هم CIA (اطلاعات مرکزی امریکا) را دور می‌زنند و هم DIA (اطلاعات نظامی) را. اینها دفتر ویژه یا O.S.P هستند. کانال مزبور اصلی‌ترین کانال اسرائیل برای نفوذ در امریکا به شمار



می‌رود و این بدان معنا نیست که به دیگر کانال‌ها، یعنی کنگره CIA و DIA و دیگر نهادها، مطبوعات و... توجهی نداشته باشند.^(۱)

با توجه به این لابی‌ها و بنا به گفته کارشناس خاورمیانه‌ای مطلع از تفکرات اسرائیل و امریکا، "طرح اولیه" اسرائیل برای پاسخ‌دادن به تحریکات حزب‌الله، این بوده که "در برگریزنده عملیات گسترده بمباران در پاسخ به تحریکات حزب‌الله" باشد.

از سویی دیگر مقام ارشد اطلاعاتی سابق اسرائیل اعتقاد داشت: "با هدف قراردادن زیرساخت‌های لبنان و از جمله بزرگراه‌ها، مخازن سوخت و حتی راه‌های نجات مخصوص افراد غیرنظامی در فرودگاه اصلی بیروت، می‌تواند جمعیت قابل توجه مسیحیان و اهل سنت لبنان را متقاعد سازد که به مخالفت با حزب‌الله برخیزند." دیوید سیگل گفت: "مقصود از بمباران پل‌ها و جاده‌ها، ممانعت

از حمل تسلیحات بوده است. "به گفته مقام ارشد اطلاعاتی سابق، نقشه اسرائیل عبارت بود از: "ارائه تصویری از آنچه که ایالات متحده برای حمله احتمالی به ایران در ذهن داشت."

به گفته هرش: "مقامات رسمی کنونی و پیشین، پیشنهادهای اولیه نیروی هوایی ایالات متحده برای انجام حملات هوایی جهت تخریب توان هسته‌ای ایران" را رد کردند. علت آن را حضور نیروی زمینی در ایران ذکر کردند که عملی نیست.

به نظر من اسرائیل از وقتی شتابش در حمله به لبنان فزونی گرفت که متوجه شد مقامات نظامی امریکا حمله به ایران را غیرعملی می‌دانند. از آنجا که زمان و فضا و روند جریان‌های منطقه به ضرر اسرائیل بود و زمزمه مذاکرات ایران و امریکا هم به گوش می‌رسید. بنابراین اسرائیلی‌ها هر روز که می‌گذشت تردیدشان در حمله به لبنان کمتر^(۳) می‌شد.

سیمور هرش می‌گوید؛ بنا به اظهارات "یوزی آراد" که مدت بیش از دو دهه در خدمت موساد بوده است: "تماس‌های میان دولت‌های

ایالات متحده و اسرائیل به صورت مرتب و روزمره برقرار می‌شد و در تمام ملاقات‌ها و مکالمات من با مقامات رسمی دولتی، هرگز نشنیدم که کسی به هماهنگی پیشین با ایالات متحده اشاره کند."

هرش به ناراحتی یوزی آراد از "سرعت" وارد شدن دولت اولمرت به جنگ اشاره کرده و از آراد نقل می‌کند: "در تمام عمرم ندیده بودم که کسی با این سرعت تصمیم به آغاز جنگ بگیرد، معمولاً پیش از اتخاذ چنین تصمیمی، تجزیه و تحلیل‌های طولانی صورت می‌گیرد."

در اینجا باید به یک نکته مهم راهبردی اشاره کرد و آن این پرسش است که چرا اسرائیل به این سرعت وارد جنگ شد؟ به نظر می‌رسد دو علت را می‌توان ذکر کرد:

علت اول؛ این که یک عامل قوی و تعیین‌کننده خارج از روابط معمول در اسرائیل اثرگذار بوده و ارتش اسرائیل را وارد یک جنگ تمام‌عیار می‌کند که این عامل می‌تواند نئونکان‌هایی باشند که در اسرائیل حاکم و در امریکا پر قدرت‌اند و همچنین می‌توانند نقش کشورهای چون مصر، عربستان و اردن باشند که به اسرائیل برای نابودی حزب‌الله چراغ سبز نشان داده‌اند و چنین فرصتی، کمتر برای اسرائیل میسر می‌شد. علت دیگر ممکن است این باشد، از آنجا که اسرائیل در محاسبات خود نابودی حزب‌الله را ساده تصور می‌کرده، می‌خواسته بدون انجام مراحل کارشناسی در ارتش به سرعت وارد جنگ شود تا عناصر اطلاعاتی امریکا از تاکتیک اسرائیل مطلع نشده و اسرائیل بتواند با پیروزی زودرس، مرکز ثقل سیاسی خاورمیانه شده، امریکا را در برابر عمل انجام شده قرار داده و دنباله‌رو خود گرداند.

به هر حال پرسش یوزی آراد، پرسشی جدی و تأمل برانگیز است که پاسخ به آن، مشارکت صاحب‌نظران نظامی - راهبردی را می‌طلبد.

بنا به گفته متخصص امور خاورمیانه به هرش، الگوی اسرائیل

برای بمباران لبنان الهام گرفته از الگوی ناتو به رهبری ژنرال وسلی کلارک در بمباران کوزوو بوده است که هشت روز بعد از خاتمه بمباران هفتاد و هشت روزه کوزوو، صرب‌ها مجبور به خروج از کوزوو شدند. اسرائیلی‌ها می‌خواستند مانند کوزوو علاوه بر بمباران مراکز نظامی با زدن پل‌ها، جاده‌ها و مخازن سوخت و... جنگ لبنان را سی و پنج روزه تمام کنند. اولمرت در برابر اتهام اتحادیه اروپا دایر بر کشتار غیرنظامیان برای اولین بار افشا کرد که ناتو به رهبری امریکا در کوزوو دهمزار نفر غیرنظامی را کشت. اولمرت این مطلب را برای کاستن از فشار جهانیان اظهار کرد.

وسلی کلارک در مخالفت با اولمرت توضیح داده است که جنگ مدرن در کوزوو دو مولفه داشت: نخست این که؛ هدف از بمباران نسل‌کشی نبود دوم، "عملیات هوایی در نهایت باید به وسیله اراده و توان پایان دادن به کار روی زمین تکمیل شود."

وسلی کلارک معتقد است که اسرائیل بر اساس الگوی کوزوو عمل نکرد و تهاجم زمینی همزمان با عملیات هوایی نبود. به نظر می‌رسد بعد از این که اسرائیل در حملات هوایی ناموفق بود و افکار عمومی جهانیان را علیه خود برانگیخت با بسیج ۴۰ هزار نظامی به فکر پایان دادن جنگ روی زمین بود که آن هم با مقاومت حزب‌الله روبه‌رو شد و موفق نبود.

هرش به نقل از چند نفر از مقامات کنونی و پیشین امریکا می‌نویسد: "دفتر چنی و همچنین ایوبت آبرایمز معاون شورای امنیت ملی، طرح اسرائیل را مورد حمایت قرار دادند" و این در حالی است که یکی از سخنگویان شورای امنیت ملی، حمایت آبرایمز را از این موضوع تکذیب کرد. "این گزاره نشان می‌دهد تحلیل برزینسکی واقعیت و عینیت دارد. او معتقد است نئونکان‌ها بالاخره هم امریکا و هم اسرائیل را نابود می‌کنند.

بنا به نوشته هرش، یکی از مقامات پیشین اطلاعاتی به او گفته است: "ما به اسرائیل گفتیم نگاه کنید؛ اگر شما قصد حمله دارید ما تمام راه، پشت شما خواهیم بود، ولی به نظر ما هر چه زودتر این اقدام صورت گیرد بهتر است. هر چه بیشتر صبر کنید ما از زمان کمتری برای ارزیابی طرح حمله به ایران تا پیش از پایان ریاست جمهوری بوش برخوردار خواهیم بود." این امر نشان می‌دهد با وجود این که نظامیان امریکا، طرح حمله به ایران را غیرعملی می‌دانند ولی نئونکان‌ها و اسرائیل دائماً در تعامل با یکدیگر در صدد عملی کردن طرح حمله به ایران بوده‌اند. (به بیان فوق توجه شود که یک بیان غیردستوری و غیرآمرانه است چرا که می‌گوید اگر قصد حمله دارید...)



یکی از شگردهای نتوکان‌ها راهکار اطلاعاتی آنها می‌باشد که مصداق آن، چنی و دفتر اوست که او موفق شده است با میان‌برکردن مسیر اطلاعات، پروسه علمی - کارشناسی اطلاعات را در امریکا مخدوش کند. علت آن این است که کارشناسان اطلاعاتی از آنجا که کارشناس بوده و با تجربه‌اند، اجازه نمی‌دهند در پروسه اطلاعات مصالح گروهی یا مطامع ایدئولوژیک دخالت کند. از آنجا که تشکیلات اطلاعات موازی در امریکا متکی به نتوکان‌های ایدئولوژیک و لباس شخصی است سعی دارند مسیر اطلاعات را

طوری تعبیر و تفسیر کنند که بر آرمان‌های ایدئولوژیک منطبق گردد. نظیر آنچه قبل از حمله به عراق اتفاق افتاد.^(۱)

برای روشن شدن این مطلب به فرازی از مقاله هرش که از مشاور پنتاگون نقل می‌کند اشاره می‌کنیم:

"در حال حاضر، بزرگ‌ترین عامل نارضایتی در جامعه اطلاعاتی، آن است که قسمت اعظم اطلاعات مهم، مستقیماً برای مقامات بالا فرستاده می‌شود. بنا به اصرار کاخ سفید - و پیش از آن اصلاً مورد تحلیل قرار نمی‌گیرد یا به ندرت تحلیل می‌شود، این سیاست بسیار غلط است و با دستورالعمل‌های شورای امنیت ملی مغایرت دارد و اگر نسبت به این موضوع

شکایت کنید کارتان تمام است. چنی شدیداً در اتخاذ این سیاست دست داشته است."

بنا به نوشته سیمور هرش: "چندین محقق، روزنامه‌نگار و افسر نظامی و اطلاعاتی بازنشته اسرائیلی نظرات مشابهی را در این زمینه اظهار نمودند؛ آنها بر این باورند که رهبری اسرائیل و نه واشنگتن، تصمیم به جنگ با حزب‌الله گرفته بود. نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که طیف گسترده‌ای از اسرائیلی‌ها از این گزینه حمایت می‌کنند" و این نشان می‌دهد شتاب اسرائیل برای جنگ بیشتر بوده است تا امریکا. می‌توان برای نشان دادن شدت نیاز اسرائیل به حمله، به گفته یوسی ملمان در نوشته هرش استناد کرد و ی که روزنامه‌نگار نشریه هاآرتز است می‌گوید: "گرچه محافظه‌کاران جدید در واشنگتن ممکن است خوشحال باشند، ولی اسرائیل نیازی به هل دادن نداشت، زیرا خود قصد داشت که از شر حزب‌الله خلاص شود. حزب‌الله نیز با گروگان‌گیری، فرصت این کار را ایجاد کرد."

تغییر معادلات

به گفته سیمور هرش عملیات اسرائیل در لبنان با "موانع غیرمنتظره" و "انتقادات گسترده" روبه‌رو شد و این هشدار است برای کاخ سفید در مورد حمله به ایران. ریچارد آرمیتاژ معاون سابق وزارت خارجه بوش در ارزیابی

حمله به لبنان بر این باور است که:

"چنانچه قوی‌ترین نیروی نظامی در منطقه، یعنی ارتش اسرائیل نتواند در کشوری مثل لبنان آرامش ایجاد کند، برای پیاده‌کردن همین الگو در مورد ایران، با عمق استراتژیک زیاد و جمعیت هفتاد میلیون نفری باید دقت زیادی به خرج داد. تنها نتیجه‌ای که این بمباران‌ها تاکنون به وجود آورده، متحدساختن جمعیت لبنان علیه اسرائیل بوده است."

مشاور پنتاگون نزدیک به اسرائیل بدین مضمون می‌گوید:

پیش از شروع جنگ، درگیری‌های مرزی بین لبنان و اسرائیل زیاد وجود داشته و به جنگ نمی‌انجامیده. بنابراین معلوم نیست چرا اسرائیل یک جنگ تمام عیار را آغاز کرد!؟

حسن نصرالله نیز بیان مشابهی را اظهار نمود و گفت در تاریخ جنگ‌ها ما ندیده‌ایم که یک درگیری مرزی به جنگی تمام عیار و نابودی لبنان تبدیل شود و دنیا نیز هم‌آوا با حسن نصرالله چه به لحاظ سیاسی، چه نظامی و واکنش اسرائیل را مناسب ندانست و جنگ تمام عیار تخریبی را تنبیه مناسبی برای درگیری مرزی تلقی نکرد. تمامی شواهد دیگر و همچنین شواهد مندرج در این مقاله نشان



می‌دهد که اسرائیل خود را برای یک جنگ آماده کرده است. شاید حسن نصرالله با عبور از مرز و گروگان‌گیری قصد داشته که حالت جنگی اسرائیل به مذاکره بر سر گروگان‌ها تبدیل شود و نه تنها از حمله به لبنان جلوگیری شود، بلکه حمایتی هم از فلسطینی‌ها به عمل آید و اسرا آزاد شوند و اصلاحی نیز در راهبرد منطقه صورت گیرد، یعنی شیعه و سنی با اتحاد همدیگر، علیه تجاوزهای اسرائیل عمل کنند. حال باید دید علت یک جنگ تمام عیار چه بوده است؟ بنابراین می‌توان صحبت نصرالله را یک بیان نظامی دانست و نه آن‌گونه که اسرائیل وانمود کرد نصرالله پشیمان شده است.

در حالی که امریکا به لحاظ راهبردی در حمله به عراق با شیعیان متحد بود، ولی ملاحظه می‌کنیم در لبنان عکس این قضیه اتفاق افتاده است در این راستا هرش می‌نویسد:

"هدف بلند مدت دولت امریکا عبارت بود از کمک به تأسیس یک ائتلاف میان کشورهای عرب سنی - شامل کشورهایمانند عربستان سعودی، اردن و مصر - که برای فشار آوردن به حکومت روحانیون شیعه در ایران به امریکا ملحق شوند." در ادامه هرش از مشاور دارای ارتباط نزدیک با اسرائیل نقل می‌کند:

"لکن پشت این طرح این فکر قرار داشت که اسرائیل، حزب‌الله را شکست می‌دهد نه این‌که از آن شکست بخورد." در صحت گزاره



خاورمیانه می‌نویسد: "قدرت شگفت‌آور مقاومت حزب‌الله و توانایی مستمر آن برای پرتاب موشک به شمال اسرائیل با وجود بمباران مداوم اسرائیلی‌ها، ناامیدی بزرگ برای آن دسته از افراد در کاخ سفید به شمار می‌آید که مایل به تحت فشار قراردادن ایران هستند و آنها هم که معتقدند بمباران موجب پیدایش ناآرامی داخلی و شورش در ایران می‌شود، نیز ناامید شده‌اند."

در جریان حمله به لبنان، یکی از نگرانی‌های حمله به اسرائیل این بوده که مبادا حزب‌الله با موشک‌های خود، تل‌آویو

را هدف بگیرد، چرا که نصرالله هر چه اعلام می‌کرد با فاصله یک یا دو روز عملی می‌شد. اما گفته او دایر بر حمله به تل‌آویو انجام نشد. علت آن چه بود؟ رادیو اسرائیل بدین مضمون بیان کرد؛ آقای سینیوره از نصرالله خواهش کرده دست به حمله به تل‌آویو نزنند چرا که اسرائیل تهدید کرده بود اگر به تل‌آویو حمله شود، تمامی لبنان با خاک یکسان خواهد شد. بدین معنا که اسرائیل هنوز از برگ برنده خود در تخریب استفاده نکرده است و این تهدید اسرائیل می‌رساند آتش بس یک معادله بود و پیامی بود به کشورهای عرب که اسرائیل می‌تواند با تخریب آن کشورها، توسعه آن کشورها را بیست سال به عقب بازگرداند.

شکست دیگر اسرائیل که به تغییر معادلات در خاورمیانه و دنیا می‌انجامد این است که بنا به نوشته هersh؛ نخست؛ اسرائیلی‌ها تمام پیروزی‌های خود را در پرتو زورمداری و ایجاد ترس و هیپنوتیزم به دست آوردند. اما پس از حمله به لبنان به این نتیجه رسیدند که زورمداری، دیگر کارگر نیست و دوم این که؛ اسرائیل با ملت و تشکیلی رو به رو شد که شهادت طلب بوده و از مرگ نمی‌ترسیدند. سوم؛ اسرائیل عمیقاً دریافت که حزب‌الله یک گروه چریکی جدا از مردم نیست، نه تنها بین شیعیان بلکه در جامعه اسلامی عرب ریشه دارد. حزب‌الله به واسطه کارهای اجتماعی و خیریه‌ای حتی در مناطق مسیحی نشین نیز پایگاه‌هایی به دست آورده است. میشل عون از رهبران معروف مسیحی با حزب‌الله اتحاد استراتژیک برقرار کرد. از سوی دیگر احزاب چپ بویژه دکتر جورج حبش رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین، حمایت تمام عیاری از مقاومت لبنان و حزب‌الله نموده است و نامه پرمعنایی در تأیید مقاومت به حسن نصرالله نوشته است. چندسال پیش وی در پاسخ به این پرسش که پس از فروپاشی شوروی: "عینیت چپ در کجاست؟" گفته بود: در یک میلیارد مسلمان!

چهارم؛ خط‌مشی اسرائیل دایر بر حمله به ایران و یا تحریم نفتی ایران، مدت‌ها به تعویق خواهد افتاد. در این راستاست که شاهد تنزل قیمت هر بشکه نفت خام بودیم. این نیروی مصرف‌کنندگان نفت

یادشده باید به موضوع سعودالفیصل وزیر خارجه عربستان اشاره کرد که عمل حزب‌الله را ماجراجویی دانست. مواضع اولیه مصر و اردن هم چنین است. علاوه بر آن، رادیو اسرائیل اعلام کرد که تاکنون اسرائیل در جنگی شرکت نکرده که کشورهای عمده عرب مانند مصر، عربستان و اردن، متحد طبیعی اسرائیل باشند. خبرهایی نیز دایر بر ملاقات اولمرت و ملک عبدالله، پادشاه عربستان شنیده شده است. البته راهبرد مکمل در این طراحی، شکست حزب‌الله بوده است.

با وجود استراتژی درازمدت امریکا برای دوقطبی کردن کاذب منطقه، یعنی شوراندن کشورهای عرب سنی علیه شیعه و حزب‌الله می‌بینیم که در جریان حملات نظامی اسرائیل، دیگ ناسیونالیسم عرب و حمیت اسلامی به جوش آمد و توده‌های منطقه به سران کشور خود فشار وارد آوردند و دامنه این فشارها به نوبت خود، چنان زیاد بود که در اواخر ماه ژوئیه سعودالفیصل وزیر خارجه عربستان سعودی به واشنگتن آمد و در ملاقات با بوش از او خواست که فوراً برای خاتمه دادن به جنگ مداخله نماید، کاخ سفید کاملاً از این موضوع ناامید شد. روزنامه واشنگتن پست گزارش داد: "امریکا امیدوار بود دولت‌های میانه‌روی عرب برای فشار آوردن به سوریه و ایران جهت خودداری از تمسک به حزب‌الله، به امریکا ملحق شوند. ولی اقدام عربستان به ظاهر این موضع‌گیری را با ابهام رو به رو ساخت. "ملاحظه می‌کنیم ابرقدرتی چون امریکا در اعتراف به شکست راهبردی تردیدی به خود راه نمی‌دهد. علت این شکست راهبردی را باید در کج‌دلی‌ها و طمع‌ورزی‌ها نسبت به منابع طبیعی منطقه و دیگر منافع استراتژیک دانست که نقش مردم منطقه را در معادلات خود وارد نمی‌کند و با وجود پانصد میلیارد دلار بودجه نظامی و پنجاه میلیارد دلار بودجه امنیتی شکست نظامی - اطلاعاتی بخورد و این چیزی جز "کوری در بصیرت نیست" در سایه همین کوری است که "خاورمیانه مردم" بر "خاورمیانه بوش" پیروز می‌شود.

شکست راهبردی دوم امریکا، شکست گروهی است در کاخ سفید که معتقد به حمله به ایران بودند، هersh به نقل از کارشناس

تاریخ و اقتصاد ۱۳۸۵
انداز ایران



است که در اینجا ظاهر شده و با صدای بلند می‌گوید ما حاضر نیستیم قیمت هر بشکه نفت به صد دلار برسد و این مطلبی است که یکی از برنامه‌ریزان رده بالای امریکایی به هرش گفته است.

پنجم؛ وقتی توانایی‌های حزب‌الله در زیر زمین و در تونل‌های پیچ در پیچ پنهان شده، نیروی هوایی اسرائیل با تمام عظمت خود برای مقابله با آن، کارگر نیست و به لحاظ استراتژیک و راهبردی کارایی آن زیر سوال رفته است.

ششم؛ اسرائیل با پدیده بسیار تهدیدکننده‌ای در همسایگی خود روبه‌رو شده است و از زرادخانه اتمی خود نیز نمی‌تواند استفاده‌ای ببرد.

به نظر می‌رسد دستاورد دیگر مقاومت این است که امریکا سعی خواهد کرد نیروهای خود را از منطقه فراخواند و خلأ ناشی از این فراخوانی را با قطب‌بندی کاذب جایگزین کند. بدین معنا که جنگ شیعه علیه سنی و سنی علیه شیعه را دامن زند و حتی از بنیادگرایی یهود علیه بنیادگرایی اسلامی و از بنیادگرایی اسلامی علیه بنیادگرایی یهود استفاده ببرد. امریکا به دنبال منافع حیاتی و استراتژیک خود است. در یک کشور، شیعه را علیه اهل سنت و در یک کشور دیگر اهل سنت را علیه شیعه، بسیج می‌نماید تا جنگ فرقه‌ای تا آنجا ادامه پیدا کند که خط سکولار خود را در منطقه حاکم کند که این سکولاریزم هشت ویژگی دارد:

عاری از سلاح‌های اتمی، شیمیایی و بیولوژیک باشد، از روسیه اسلحه نخرد، - سکولار ناسوتی باشد نه لاهوتی، اسرائیل را به رسمیت شناخته و با آن رابطه حسنه داشته باشد، سلاح‌های متعارف معتابه نداشته باشد حتی اگر ملتی سکولار شوند و اراده آن ملت بر داشتن انرژی و تکنولوژی اتمی باشد آن را هم قبول ندارد.

در پایان لازم می‌دانم به یک نکته مهم اشاره کنم و آن این‌که پیروزی مقاومت لبنان، نباید ما را از پیام واقعی این پیروزی غافل کند. اسرائیل به اعتراف خود، از مواضع اعلام شده‌اش که می‌خواست دو گروگان خود را آزاد نماید؛ پایگاه‌ها و عناصر حزب‌الله را نابود کند و با بمباران هوایی، اهل سنت و مسیحیان لبنان را علیه حزب‌الله بشورانند، شکست خورد.

امروزه نیروهای مبارز مرفقی، جایگاه واقعی خود را در فاز دفاع و مقاومت می‌دانند و معتقدند در چنین مرحله یا فازی است که مقاومت پیروز خواهد شد. در عین پافشاری بر مقاومت نباید فضایی به‌وجود آوریم تا در اثر آن، تخریب‌ها و خسارت‌ها ما را به عقب برگردانند. آری لبنان پیروز شده است، اما با یک جنگ تمام‌عیار، ۱۲۰۰ شهید و تعداد زیادی مجروح. برآورد می‌شود که

نزدیک به ۵ میلیارد دلار برای سازندگی و جبران خسارت‌های جنگی لبنان لازم است. رادیو اسرائیل هم با توجه به این که رقم کشتار و مجروحان خود را غیرواقعی نشان داد، خسارت‌های جنگی خود را شش میلیارد دلار اعلام کرد.

برخی باریف‌کردن مشکلات واقعی امریکا در لبنان و افغانستان و به گل نشستش در عراق و مشکلاتش در ارتباط با بحران انرژی به این باور رسیده‌اند که اگر امریکا به ایران حمله کند، پیروز می‌شویم. آری مقاومت ما پیروز خواهد شد. امریکا هم نمی‌تواند در کشور ما تثبیت شود، اما اگر این اتفاق بیفتد زیرساخت‌های ما نابود می‌شود و با یک جنگ تمام‌عیار چه بسا که سال‌ها توسعه کشور، به عقب برگردد. هر چند خسارت‌های زیادی هم به طرف مقابل وارد می‌شود. هنر اصلی این است که همه دست به دست هم بدهیم و در عین مقاومت و پافشاری بر راه و آرمان‌هایمان و با الهام از پیروزی مقاومت لبنان، ابرقدرت متجاوز و سلطه‌گر امریکا را بدون جنگ و تحمل خسارت، تبدیل به یک ابرقدرت علمی و تکنولوژیک کنیم تا در سایه آن، موانع توسعه بشریت از سر راه برداشته شود. این راه هم باید دانست که دفاع در چنین شرایطی در ذات خود نوعی تهاجم به‌شمار می‌رود (دفاع تهاجمی)، اما تهاجم در ذات خود، جنگ تمام‌عیار و سپس انفعال را به دنبال خواهد داشت.

لطف‌الله میثمی

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- چشم‌انداز ایران، شماره ۳۹، شهریور و مهر ۸۵، ایران در آینه مطبوعات جهان، ص ۱۴۵.
- ۲- ر. ک. به: سلسله مقالات باعنوان لابی اسرائیل و ایالات متحده امریکا، ترجمه لطف‌الله میثمی. (روزنامه آفتاب یزد، از ۴ شهریور ۱۳۸۵ به بعد).
- ۳- سر مقاله: گفت‌وگوی لطف‌الله میثمی و محمد عطایی، چشم‌انداز ایران، شماره ۳۹ (شهریور و مهر ۸۵، ص ۱۱-۲)
- ۴- ر. ک. به: سخنرانی ال‌گور "احیای حاکمیت قانون"، چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷، (اردیبهشت و خرداد ۸۵)، ص ۵.